

## ادوارد سعید و ایستادگی در برابر قدرت

دکتر حمید عضدانلو

را در آن محصور کرده و فوکو خود و دیگران را در این قلمرو منحصر به فرد زندانی کرده است.<sup>۴</sup> برعکس، هدف سعید این است که در این دام اسیر نشود تا بتواند ظرفیت‌های ایستادگی در برابر قدرت را خلق کند. این هدف در رسالهٔ شرق‌شناسی (که تأکیدش بر رابطه میان دانش و قدرت است) نه آشکار، که به‌گونه ضمنی متجلی است.

به باور سعید، قدرت شرق‌شناسان غربی بر «دانش» استوار است که آنان دربارهٔ «شرق» دارند. این دانش، همزمان، هم قدرت را می‌سازد، هم آنرا به کار می‌گیرد. از این‌رو، ایستادگی در برابر آن حالتی دوگانه دارد: از یک‌سو، باید بیرون از گفتمان شرق‌شناسان غربی دربارهٔ شرق کسب دانش کرد، و از سوی دیگر باید این دانش را برای شرق‌شناسان غربی بازنمایی و به آنان ارائه کرد. به‌سخن دیگر، باید «شرق» را برای آنان بازنویسی کرد. علت، آن است که (به‌نظر می‌رسد) هیچ‌یک از شرق‌شناسانی که سعید به آنان اشاره می‌کند قصد نوشتن برای یک خواننده شرقی نداشته است. «گفتمان شرق‌شناسی، ثبات درونی و روشهای دقیق آن، همه برای خوانندگان و مصرف‌کنندگان غربی طراحی شده است.»<sup>۵</sup> نکتهٔ ظریف در اینجا این است

گرچه ادوارد سعید سخت وامدار مفهوم گفتمان و دانش / قدرت فوکو است، اما خود را محدود به اندیشه‌های او نمی‌کند. منتقدان سعید او را متهم می‌کنند که در مخالفت با گفتمان غرب (به علت خوانش نادرست از فوکو) نظریه‌ای دربارهٔ ایستادگی ندارد.<sup>۱</sup> نوشته‌های سعید گویای آن است که او با فراتر رفتن از اندیشه‌های فوکو و گفتمان پساساختارگرایی (به‌علت نبود تعهد سیاسی) در پی یافتن راهی برای ایستادگی در برابر قدرت است. نزد سعید، اندیشه‌های فوکو دربارهٔ چگونگی و چرایی کسب قدرت، کاربرد و نگهداشت آن عقیم و منفعل است.<sup>۲</sup> آنچه در تجزیه و تحلیل‌های فوکو دربارهٔ قدرت نادیده گرفته شده، دیالکتیک درگیری نیروهایی است که هنوز از ستونهای اصلی جوامع مدرن به‌شمار می‌آیند. مشکل اصلی سعید با فوکو این است که فوکو کوششی برای تغییر دادن ارتباطات قدرت نمی‌کند و تنها شیفتهٔ شیوه‌ای است که قدرت با آن عمل می‌کند.<sup>۳</sup> از آنجا که دریافت فوکو از قدرت به‌گونه‌ای است که در سطوح گوناگون جامعه وجود دارد و عمل می‌کند، فضایی برای ایستادگی در برابر خود نمی‌گذارد. سعید این ویژگی دریافت فوکو از قدرت را به دایره‌ای تشبیه می‌کند که قدرت خود

● گرچه ادوارد سعید سخت وامدار مفهوم گفتمان و دانش / قدرت فوکو است، اما خود را محدود به اندیشه‌های او نمی‌کند. منتقدان سعید او را متهم می‌کنند که در مخالفت با گفتمان غرب (به علت خوانش نادرست از فوکو) نظریه‌ای درباره‌ی ایستادگی ندارد. نوشته‌های سعید گویای آن است که او با فراتر رفتن از اندیشه‌های فوکو و گفتمان پسا ساختارگرایی (به‌علت نبود تعهد سیاسی) در پی یافتن راهی برای ایستادگی در برابر قدرت است.

با آنها دارد «افسانه»‌هایی است که در چارچوب مفاهیم ژئوپولیتیک یا با خطوط جداکننده مانند «نژادهای زیر انقیاد»، «آریاییان»، و از همه مهمتر «شرق» و «غرب» پدیدار شده و هنوز هم می‌شود. از دید او، «این‌گونه خیال‌پردازیهای افسانه‌ای و سخنوریهایی که برای سرزنش دیگران پدید آمده، دروغی بیش نیست؛ فرهنگها بیش از آن به هم وابسته‌اند که بتوان آنها را با یک عمل جراحی به‌صورت گروه‌های مخالف بزرگ و بیشتر ایدئولوژیک، مانند شرق و غرب از هم جدا کرد»<sup>۱۱</sup> او با جدا دانستن دو گونه روشنفکر (حرفه‌ای و آماتور)، رسالت ایستادگی در برابر قدرت و گفتمانهای «افسانه»‌ای آنان را، بیش از هر کس، بر دوش روشنفکر آماتور می‌گذارد. روشنفکر مورد تأیید سعید (آماتور و مستقل) کسی است که نه می‌توان رفتار و رویکرد او را به سادگی پیش‌بینی کرد و نه می‌توان او را به یک شعار، خط‌مشی حزبی، یا جزم‌گرایی تغییرناپذیر وابسته دانست. گرچه یک روشنفکر ممکن است وابسته به یک حزب سیاسی باشد و به پیشینه‌های ملی خود ببالد و به آنها وفادار بماند، ولی نباید نسبت به آنها جزم‌گرا باشد؛ زیرا جزم‌گرایی و فخرفروشی میهن‌پرستانه مایه بدقواره شدن و از شکل افتادن کارهای روشنفکری او می‌شود. گرچه سیاستهای احزاب تغییر می‌کند و ارزشهای ملی دگرگون شده و می‌شود، ولی معیارهای حقیقت درباره‌ی نگونبختی و بیدادگری بشر ثابت نگهداشته شده است. همین معیارهاست که باید موضوع پژوهش و بررسی روشنفکر باشد.

از دید ادوارد سعید، روشنفکر برای چنین پژوهش

که بازنویسی «شرق» (از جمله نوشته‌های خود سعید) به این معنا نیست که تنها یک شرقی می‌تواند داستان دقیق «شرق» را بیان کند، بلکه تلاش او این است تا نشان دهد که چیزی به نام «واقعیت شرق» وجود ندارد که بتوانیم درباره‌ی آن کلی‌گویی کنیم، زیرا «شرق» یک کیان ساخته شده از سوی غرب است، و این پندار که می‌توان باشندگان بومی یک پهنه جغرافیایی را (که یکسره با هم تفاوت دارند) در یک کاسه ریخت و بر پایه دین، فرهنگ یا نژادشان تعریف کرد، هنوز جای بحث دارد.<sup>۶</sup> از این‌رو، باید به این نکته توجه داشت که دانش سعید درباره‌ی «شرق» خلاف جهت ایستار و گفتمان «شرق‌شناسان» غربی حرکت می‌کند. با وجود وامدار بودن آشکار او به روش فوکو، سعید فاصله خود با فوکو را حفظ می‌کند و به خود اجازه خلاقیت می‌دهد. او در مصاحبه با سالوزینسکی آشکارا اعلام می‌کند: «من نیازی به روش فوکو یا هر کس دیگری، برای پایمال کردن کاری که قصد انجام دانش را دارم، ندارم»<sup>۷</sup>

استراتژی ایستادگی سعید بر دوش روشنفکرانی قرار دارد که برپایه اندیشه انتقادی عمل می‌کنند. این بدان معناست که نباید کورکورانه گفتمان شرق‌شناسی غربیان را مردود شمرد بلکه باید به گونه‌ای انتقادی در آن دخالت کرد.<sup>۸</sup> نزد سعید، جایگاه اندیشه انتقادی هم بر چالش با ماهیت هژمونیک فرهنگ مسلط، و هم بر تسلط روش سیستمیک استوار است.<sup>۹</sup> سعید بر آن است که، از درون چنین دیدگاهی، منتقد می‌تواند از دو راه با متن درگیر شود: نخست، توصیف آنچه در متن هست؛ و دوم، پرداختن به آنچه در متن پنهان و نامحسوس است. او بر این باور است که در درون اندیشه انتقادی معاصر فضا برای ایستادگی وجود دارد؛ زیرا چنین اندیشه‌ای خود را از فرهنگ مسلط جدا می‌کند، با مخالفت مسئولانه هماهنگ می‌شود و سپس آگاهانه نیروی عبارات موجود در متن را کشف می‌کند.<sup>۱۰</sup> رشد و گسترش این اندیشه انتقادی، قلب استراتژی سعید برای ایستادگی است.

بر سرهم می‌توان گفت، آنچه سعید در بیشتر نوشته‌های خود، بعنوان یک روشنفکر، سعی در ستیز

خود را برتر از دیگران بشماریم، در زندان ذهنیت قالبی خود اسیر می‌شویم و همه چیز را از دریچه همین ذهنیت قالبی می‌بینیم، و تنها برپایه معیارهای همین ذهنیت در مورد آنها قضاوت می‌کنیم. این، باعث می‌شود که اندیشه ما محدود شود و نتوانیم با دیگران رابطه برقرار کنیم.

نزد سعید، جهانشمول بودن روشنفکر به این معناست که اگر روشنفکری یک کنش تحریک نشده تجاوز از سوی یک دشمن را محکوم می‌کند، باید بتواند همین کار را در مورد حکومت خود به هنگام تجاوز به یک طرف ضعیفتر انجام دهد. از آنجا که جوامع پیوسته دستخوش دگرگونی‌اند، و روشنفکر نیز با این تغییرات دگرگون می‌شود، «هیچ قاعده‌ای وجود ندارد که روشنفکر بتواند بفهمد چه باید بگوید یا انجام دهد. همچنین، برای یک روشنفکر سکولار راستین بتی وجود ندارد که آنرا پرستش کند و از او انتظار یک راهنمایی معجزه‌آسای تزلزل‌ناپذیر داشته باشد.»<sup>۱۳</sup>

برخلاف کسانی مانند پل جانسون که به همه روشنفکران می‌تازد و به آنان به‌گونه‌ای نومیدانه بدگمان است و بر آن است که چیزی به نام حرفه روشنفکری وجود ندارد، سعید معتقد است دنیایی که امروز در آن زندگی می‌کنیم سرشار از حرفه‌ای‌ها، کارشناسان، مشاوران، و خلاصه روشنفکرانی است که کار اصلی‌شان خدمت به دستگاه قدرت است و از این راه سود فراوان نیز می‌برند. یکی از مشکلاتی که روشنفکران امروز، در بیشتر نقاط جهان، با آن روبه‌رویند این است که با نهادها و قدرتهای اینجهانی در ارتباط‌اند و این نهادها آنان را به خدمت خود گرفته‌اند. این وضع باعث آن می‌شود که روشنفکر استقلال فکری خود را از دست بدهد و تنها همان کاری را بکند که از او خواسته‌اند. نتیجه این می‌شود که به گفته ویلفرد اوئن: «روشنفکران با زور و قیل‌وقال همه مردمان را به سوی پیروی از دولت بکشانند.»<sup>۱۴</sup> وظیفه اصلی روشنفکر مورد تأیید سعید، تلاش برای رها شدن از فشارهایی است که نهادهای قدرت به آنان وارد می‌کنند. بی‌گمان چنین تلاشی روشنفکر مستقل را در حاشیه نگه می‌دارد و به او اجازه نمی‌دهد بعنوان یک حرفه‌ای، در خدمت

و بررسی باید جهانشمول باشد، زیرا جهانشمول بودن یکی از مایه‌های اصلی نقش روشنفکری است که خواهان ایستادگی در برابر قدرت است. چنین روشنفکری در برج عاج زندگی نمی‌کند و کارهای او نباید متعلق به یک طبقه، ملت، نژاد، یا قومی ویژه باشد. آنچه چنین روشنفکری باید از آن دفاع کند ارزشهای والای بشری است، نه ارزشهایی که متعلق به یک طبقه، نژاد، ملت، یا قومی ویژه است. این همان جهانشمول بودن است که سعید بر آن انگشت می‌گذارد. مشکل چنین روشنفکرانی جامعه توده‌وار نیست، بلکه مشکل آنان بیشتر محرمها، کارشناسان، گروههای همکیش، و حرفه‌ایها هستند؛ کسانی که همه تلاششان این است که جامعه را همگان‌گرا و تشویق به اتکا بر دسته کوچکی از افراد همه چیزدان نخبه‌کنند که بر سریر قدرت نشسته‌اند. چنین روشنفکری باید کسی باشد که امتیاز ناسیونالیسم میهن‌پرستانه، اندیشه جمعی، و حس طبقاتی، نژادی یا جنسی را به چالش بکشد.<sup>۱۲</sup> او باید بکوشد قالبهای ذهنی و مقولات تقلیل‌پذیری را که محدودکننده اندیشه و ارتباطات بشری است خرد کند و درهم شکند. او باید این خطر را بپذیرد تا از یقین‌های ساده‌ای که عناصری مانند پیشینه، زبان، و ملیت برای او فراهم کرده است فراتر رود. این عناصر مانع آن می‌شوند که روشنفکر بتواند حقیقت دیگران را دریابد. درست است که ما در چارچوب یک زبان، یک پیشینه تاریخی و یک ملیت زاده می‌شویم، ولی باید بدانیم که این عناصر در جوامع گوناگون متفاوت است و اگر به این تفاوت پی نبریم و زبان، پیشینه، و ملیت

● به باور ادوارد سعید، قدرت شرق‌شناسان غربی بر «دانش» استوار است که آنان درباره «شرق» دارند. این دانش، همزمان، هم قدرت را می‌سازد، هم آنرا به کار می‌گیرد. از این رو، ایستادگی در برابر آن حالتی دوگانه دارد: از یک سو، باید بیرون از گفتمان شرق‌شناسان غربی درباره شرق کسب دانش کرد، و از سوی دیگر باید این دانش را برای شرق‌شناسان غربی بازنمایی و به آنان ارائه کرد. به سخن دیگر، باید «شرق» را برای آنان بازنویسی کرد.

● بازنویسی «شرق» (از جمله نوشته‌های خود سعید) به این معنا نیست که تنها یک شرقی می‌تواند داستان دقیق «شرق» را بیان کند، بلکه تلاش او این است تا نشان دهد که چیزی به نام «واقعیت شرق» وجود ندارد که بتوانیم درباره آن کلی‌گویی کنیم، زیرا «شرق» یک کیان ساخته شده از سوی غرب است، و این پندار که می‌توان باشندگان بومی یک پهنه جغرافیایی را (که یکسره با هم تفاوت دارند) در یک کاسه ریخت و بر پایه دین، فرهنگ یا نژادشان تعریف کرد، هنوز جای بحث دارد. از این رو، باید به این نکته توجه داشت که دانش سعید درباره «شرق» خلاف جهت ایستار و گفتمان «شرق‌شناسان» غربی حرکت می‌کند.

بپذیریم و همزمان نظری به روشنفکران زمان بیفکنیم، می‌بینیم که شمار چنین کسانی نمی‌تواند زیاد باشد. آنان تنها گروهی کوچکند که صداهای رسا و لعن و نفرینهای خشن‌شان از بلندا به سوی بشریت پرتاب می‌شود. روشنفکر از دید ادوارد سعید کسی است که در برابر قدرت حقیقت را به زبان می‌آورد. او سخنوری است با جرأت و برآشفته که هیچ قدرت اینجهانی در نزدش آنقدر بزرگ و با نفوذ نیست که نتوان او را مؤاخذه کرد و یا به انتقادش پرداخت.<sup>۱۵</sup>

نزد سعید، «... هیچ انقلاب عظیمی در تاریخ معاصر بدون حضور روشنفکران به‌وقوع نپیوسته؛ همچنین هیچ جنبش ضدانقلابی نیز بدون حضور روشنفکران پا نگرفته است. روشنفکران پدران و مادران و البته پسران، دختران، و حتی برادرزادگان جنبش‌ها هستند.»<sup>۱۶</sup> این نظر سعید نشان‌دهنده اهمیت است که او برای نقش روشنفکر در تغییرات اجتماعی قائل است. اما تنها روشنفکر آماتور و مستقل است که می‌تواند در برابر قدرت بایستد و اوضاع را به سود کسانی تغییر دهد که زبردستند و به حاشیه رانده شده‌اند و کسی صدایشان را نمی‌شنود. برعکس، روشنفکر حرفه‌ای آمریت اخلاقی خود را واگذار کرده، در خدمت قدرت قرار می‌گیرد، و خواستهای صاحبان قدرت را برآورده می‌کند. ادوارد سعید نیز، مانند جولین بندا، این نکته را به خوبی تشخیص می‌دهد که در خدمت گرفتن روشنفکران

نهادهای قدرت قرار گیرد و آنچه از او می‌تراود، مشروعیت‌بخش قدرت باشد. این تلاش، همچنین، روشنفکر را وامی‌دارد تا حقیقت را به قدرت بگوید، هرچند برای او گران تمام شود. از این رو، روشنفکر مستقل، از دید ادوارد سعید، دست‌کم دارای سه ویژگی است: او در تبعید و در حاشیه است، آماتور است، و مؤلف زبانی است که سعی در گفتن حقیقت به قدرت دارد. اگر روشنفکر مستقل بخواهد، بی‌وابستگی به قدرتهای موجود، اثرگذار باشد کار بسیار دشواری پیش رو دارد و از بسیاری جهات، ناتوان است. او حتا در بسیاری موارد، باید شاهد شکنجه و آزاری باشد که در غیر این صورت به فراموشی سپرده می‌شود.

از میان کسانی که کنش اجتماعی‌شان بیشترین اثر را بر ادوارد سعید و توضیحات او پیرامون خودآگاهی روشنفکر گذاشته‌اند می‌توان از جیمز بالدوین و مالکوم ایکس یاد کرد. آنچه ادوارد سعید را مجذوب این دو کرده، روح مخالف و همساز و همنا نبودن آنان با وضع موجود است. از دید ادوارد سعید، زندگی روشنفکری، سرگذشت حماسی خواستها و چالشهای روشنفکرانه در مخالفت با وضع موجود است، بویژه زمانی که سنگینی مبارزه، ناعادلانه به زیان گروههای محروم و کسانی است که نمایندگان کافی ندارند. ایفای چنین نقشی است که روشنفکر را در حاشیه و در تبعید نگه می‌دارد و او را از قرار گرفتن در جایگاههای اجتماعی و سیاسی آمرانه محروم می‌کند، اما، نزد سعید، این تنهایی و غربت همیشه بهتر از بردباری گروهی برای حفظ وضع موجود است. روشنفکر اگر بخواهد مستقل بماند، اگر بخواهد با روح زمانه خود همساز و همدم نشود، و اگر بخواهد در خدمت صاحبان قدرت زمان قرار نگیرد باید این حقیقت را بپذیرد که چه بسا در برابر مخاطرات بسوزد و تبعید یا مصلوب شود. روشنفکران مورد تأیید سعید شخصیت‌های برجسته‌ای هستند که بر پیشانی‌شان مهر سرکشی خورده و از نگرانی در مورد برآیند عملی کار خویش فاصله گرفته‌اند. آنان باید افرادی بسیار دقیق و دارای شخصیتی استوار باشند. از همه مهمتر، باید افرادی باشند که همواره با وضع موجود مخالف و در ستیزند. اگر این نظر سعید را

حرفه‌روشنفکر مورد تأیید سعید هنر تجسم است، خواه این هنر سخن گفتن باشد، خواه نوشتن، تدریس یا ظاهر شدن در صحنه تلویزیون. این حرفه از آن‌رو اهمیت دارد که از یک‌سو همگان آنرا تشخیص می‌دهند و از سوی دیگر هم تعهد و خطر و هم جسارت و آسیب‌پذیری را در بر می‌گیرد. به‌همین دلیل است که سعید سارتر را، با وجود مخالفت‌هایی که با نظرات او دارد، بعنوان یک روشنفکر تأیید می‌کند و میان امثال سارتر و یک کارگزار بی‌نام و نشان یا یک بوروکرات محتاط تمایز قائل می‌شود. آنچه در مورد کسانی مانند سارتر یا راسل احساس و دریافت آدمی را می‌سازد، نه چون و چراهاشان بلکه حضور صدای فردی و ویژه آنان است. اینکه شما با نظرات آنان موافق یا مخالف باشید چندان اهمیتی ندارد؛ آنچه مهم است این است که آنان پرسش‌هایی گنج‌کننده طرح می‌کنند. تفاوت آنان با کارگزاران بی‌نام و نشان یا بوروکرات‌ها و روشنفکران حرفه‌ای در این است که کارگزاران یا بوروکرات‌ها و روشنفکران حرفه‌ای سخنگویان یا اجراکنندگان ایده‌های یک نهادند، نه بیانگر آنچه خود تجربه کرده‌اند و به آن باور دارند.

نزد سعید، روشنفکر آماتور و مستقل این ویژگی را دارد که همواره در یک صحنه اجتماعی، در حال شهادت دادن است. گرچه از دید آیزایا برلین، این ویژگی بیشتر مربوط به نویسندگان روسیه سده نوزدهم است، اما سعید بر آن است که این ویژگی هنوز هم به نقش اجتماعی روشنفکر پیوسته است. در برخی از رمانها در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، شاهد سربرآوردن ناگهانی بازیگری تازه به نام «روشنفکر جوان مدرن» هستیم. این همان روشنفکر و بازیگر اجتماعی مورد تأیید سعید است که صحنه اجتماعی امروز نیز هنوز به ایفای نقش او نیازمند است. برای نمونه، در رمان پدران و پسران، اثر تورگنیف، جوانی به نام بازارف وارد داستان یک زندگی روستایی و خالی از رویدادهای مهم می‌شود. نخستین چیزی که، درباره او، ادوارد سعید را مجذوب می‌کند این است که بازارف، بیش از آنکه پسر یک خانواده باشد، شخصیتی است خودساخته که با عادات‌های روزمره به چالش برخاسته

تا چه اندازه برای حکومتها مهم است. او به‌خوبی می‌داند که حکومتها روشنفکران را نه برای رهبری می‌خواهند و نه برای رایزنی. حکومتها روشنفکران را برای دوام و استواری بخشیدن به سیاستهای دولت و کار در زمینه تبلیغات بر ضد دشمنان رسمی می‌خواهند. آنها روشنفکران را برای این می‌خواهند که موضوعات ناخوشایند را خوشایند جلوه دهند و زیر عنوان «مصلحت تشکیلاتی» یا «افتخار ملی»، روی هر چه در حال رخ دادن است سرپوش بگذارند. البته حکومتها تنها می‌توانند روشنفکران حرفه‌ای را به خدمت بگیرند.

روشنفکر مورد تأیید سعید «فردی است با نقشی ویژه و همگانی که به‌سادگی نمی‌تواند به حرفه‌ای بی‌چهره یا عضوی شایسته از یک طبقه تقلیل یابد، فردی که فقط به‌فکر کار و حرفه‌ای خود است... روشنفکر فردی است با یک قوه‌ی ذهنی وقف شده برای فهماندن، مجسم کردن، و تبیین یک پیام، یک نظریه، یک رویه، فلسفه یا اندیشه: هم برای همگان و هم به همگان.»<sup>۱۷</sup> ایفای چنین نقشی بی‌گمان لبه تیز و برنده‌ای دارد. او در ایفای چنین نقشی، با راست‌کیشی و جزم‌اندیشی‌های توده‌های مردم و صاحبان قدرت روبه‌روست. او تنها زمانی می‌تواند چنین نقشی را به‌درستی بازی کند که صاحبان قدرت و دستگاههای وابسته به آن نتوانند به سادگی او را به خدمت خود درآورند.

● آنچه ادوارد سعید در بیشتر نوشته‌های خود، بعنوان یک روشنفکر، سعی در ستیز با آنها دارد «افسانه‌هایی است که در چارچوب مفاهیم ژئوپولیتیک یا با خطوط جداکننده مانند «نژادهای زیر انقیاد»، «آریاییان»، و از همه مهمتر «شرق» و «غرب» پدیدار شده و هنوز هم می‌شود. از دید او، «این گونه خیال‌پردازیهایی افسانه‌ای و سخنوریهای که برای سرزنش دیگران پدید آمده، دروغی بیش نیست؛ فرهنگها بیش از آن به هم وابسته‌اند که بتوان آنها را با یک عمل جراحی به‌صورت گروه‌های مخالف بزرگ و بیشتر ایدئولوژیک، مانند شرق و غرب از هم جدا کرد.»

● ادوارد سعید با جدا دانستن دو گونه روشنفکر (حرفه‌ای و آماتور)، رسالت ایستادگی در برابر قدرت و گفتمانهای «افسانه‌ای آنان را، بیش از هر کس، بر دوش روشنفکر آماتور می‌گذارد. روشنفکر مورد تأیید سعید (آماتور و مستقل) کسی است که نه می‌توان رفتار و رویکرد او را به سادگی پیش‌بینی کرد و نه می‌توان او را به یک شعار، خط‌مشی حزبی، یا جزم‌گرایی تغییرناپذیر وابسته دانست.

زبان و موقعیت‌های محدود و موضعی سپرده است. سعید با این نظر لیوتارد سخت مخالف است و چنین باور دارد که این نظر لیوتارد و پیروانش باعث می‌شود که روشنفکران دچار ناتوانی، و شاید ساده‌گیری، شوند. مگر نه این است که حکومتها هنوز بر مردمان ستم می‌کنند؟ مگر نه این است که همکاری روشنفکران با قدرت و به خدمت گرفته شدنشان از سوی دستگاه قدرت هنوز هم می‌تواند آوای آنان را خاموش کند؟ و سرانجام مگر نه این است که انحراف روشنفکران از حرفه اصلی خود هنوز از مسائل اساسی به‌شمار می‌آید؟<sup>۱۹</sup> پس ما هنوز به این جاه‌طلبیهای قهرمانانه نیاز داریم. هنوز بازارها و استیون ددالوس‌ها می‌توانند برای مردمان سودمند و سبب آگاهی آنان در راه مبارزه با قدرتهای ستمگر باشند.

از پرسش‌هایی کلیدی که ادوارد سعید می‌کوشد پاسخی برای آن بیابد این است که نقش روشنفکر چیست و او چه چیز یا چه کسی را نمایندگی می‌کند؟ او بهترین پاسخ را در نوشته‌های سی.رایت میلز می‌یابد. میلز بر آن است که روشنفکر مستقل، از آن رو که در حاشیه قرار دارد، با نوعی احساس یأس از نبود قدرت روبه‌روست. راه چاره برای رها شدن از این احساس یأس این نیست که روشنفکر به صف تشکیلات، شرکتها، یا حکومتها بپیوندد. راه چاره این نیست که روشنفکر، در کارخانه تولید اطلاعات، تبدیل به یک عامل «مزدبگیر» شود. اگر چنین کند، ارتباط او با شنوندگانش ناممکن خواهد شد. خلاصه اینکه، مالکیت «ابزار مبادله مؤثر» که سرمایه اصلی روشنفکر است از او سلب می‌شود و روشنفکر مستقل با یک

است. او به میانه‌روی و مسائل پیش‌پاافتاده می‌تازد و از ارزشهای علمی و غیرعاطفی که عقلانی و پیشرو نیز به‌نظر می‌آید حمایت می‌کند. بازارف در داستان تورگنیف ظاهر می‌شود، با هر چه به‌نظر او پوچ و بی‌معنا و پیش‌پاافتاده می‌آید به‌چالش بر می‌خیزد و ناگهان در رهگذر حوادث می‌میرد. «قاطعیت و مقاومت بازارف، به‌عنوان روشنفکر، باعث خروج او از داستان می‌شود، چرا که او ناباب و رام‌ناشدنی است.»<sup>۱۸</sup> آنچه از بازارف به‌خاطر می‌ماند پشت‌کار بی‌امانش برای پرسش و خرد سخت جدل‌گرای اوست.

نزد سعید، سیمایی که جیمز جویس از استیون ددالوس، در رمان تصویر هنرمند در جوانی، به‌دست می‌دهد از این نیز آشکارتر است. آنچه سعید را در این رمان مجذوب می‌کند این است که در نزد ددالوس جوان «تفکر شیوه‌ی تجربه کردن جهان است.»<sup>۱۹</sup> جویس نیز با تورگنیف هم‌عقیده است که میان روشنفکر جوان و جریان زندگی انسان سازگاری وجود ندارد. روشنفکر هرگز خود را با زندگی روزمره یا کارهای عادی و مبتذل وفق نمی‌دهد. استیون ددالوس، در یکی از مشهورترین گفتارهای رمان، مفهوم آزادی را از دید روشنفکر چنین بیان می‌کند: «من به تو خواهم گفت که چه کاری را انجام می‌دهم و چه کاری را انجام نخواهم داد. من در خدمت چیزی که باور ندارم نخواهم بود، خواه نام آن چیز خانه‌ی من، میهن من، یا کلیسای من باشد؛ و من سعی خواهم کرد نظرات خود را از طریق بعضی راه‌های موجود، یا هنر، به آزادترین و کامل‌ترین نوع ممکن ابراز کنم، و برای دفاع از خود سلاح‌هایی را به‌کار گیرم که خود اجازه‌ی کاربرد آنها را به خود داده‌ام: سکوت، جلای وطن و زیرکی.»<sup>۲۰</sup>

آنچه به باور سعید، در نزد جویس، بیش از هر چیز چشمگیر است تأکید بر آزادی روشنفکری است. هدف عمل روشنفکری، ترفیع و ترقی آزادی و معرفت آدمی است. از اندیشمندانی که این جاه‌طلبی‌های قهرمانانه را مردود شمرده و معتقد است که آنها مربوط به دوران مدرن است، ژان فرانسوا لیوتارد، فیلسوف معاصر فرانسوی است. از دید او، در دوران پسامدرن، این روایت‌های باشکوه و مشهور جای خود را به بازیهای

که هرگز به خاطر ناسیونالیسم دست از انتقاد نکشیدند، اگرچه تا آخر ناسیونالیست باقی ماندند.<sup>۲۴</sup>

از دیگر وظایفی که سعید بر دوش روشنفکر می‌گذارد این است که او باید آشکارا به بحران، ویژگی جهانشمول ببخشد، مقیاس انسانی بزرگتری برای رنجهای یک نژاد یا ملت مشخص قائل شود، و این تجربه را با رنجهای دیگران پیوند زند. به باور سعید، دیدن و تحمل رنجها و سختیهای زندگی مردمان این وظیفه را از دوش روشنفکر بر نمی‌دارد که جنایت‌هایی را که ممکن است مردمان اکنون در حق قربانیان مرتکب شوند، فاش نکند. روشنفکر باید در مخالفت با این گروه‌گرایها فریاد بزند و بداند چیزی که دریافت می‌کند چیزی جز لعن و نفرین نیست. چنان‌که پیشتر گفته شد، روشنفکر مورد تأیید سعید (مستقل و آماتور) بیشتر در حاشیه و در تبعید است. تبعید تنها محدود به کوچیدن و جابه‌جا شدن نیست. روشنفکران حتا در جامعه خود می‌توانند به «محرم» و «نامحرم» تقسیم شوند. از یک‌سو کسانی هستند که به جامعه به همان صورتی که هست تعلق دارند، کسانی که بی‌احساس ناموزونی یا اختلاف عقیده در آن شکوفا می‌شوند، کسانی که سعید آنان را «هوراکشان» یا «آری‌گویان» می‌نامد؛ و از سوی دیگر، مخالفان، یا به گفته سعید، «نه‌گویان» قرار دارند، کسانی که با جامعه خود در تضادند و از این‌رو، تا آن‌جا که به رجحانها، قدرتها، و امتیازهای ویژه مربوط می‌شود، «نامحرمان» و تبعیدیهای آن جامعه به‌شمار می‌آیند. دسته نخست را اغلب روشنفکران حرفه‌ای تشکیل می‌دهند که مورد تأیید سعید نیستند، و دسته دوم همان روشنفکران آماتور و مستقلند که سعید بار ایستادگی در برابر قدرتهای موجود را بر دوش آنان می‌گذارد. حال و هوای تعیین‌کننده برای روشنفکر «نامحرم» همان حال و هوای تبعید است، یعنی ناسازگاری کامل، احساس غریبگی دائم نسبت به دنیای باصطلاح مأنوسی که ساکنان بومی ساخته‌اند، و گرایش به دوری‌گزینی و حتا تنفر از دام‌سازش و خوشی ملی.

با همه ویژگیهای ناخوشایندی که در تبعید بودن و در حاشیه قرار گرفتن به همراه می‌آورد، سعید

وظیفه اصلی تنها می‌ماند: مقاومت و جنگیدن با رفتارهای قالبی و پی‌آمدهای آن. روشنفکر باید تصور قالبی را درهم شکند و از چهره آن نقاب بردارد، و یا در بالاترین حد توانش سعی در گفتن حقیقت داشته باشد.<sup>۲۵</sup>

یکی از پرسشهای اساسی برای ادوارد سعید این است که آیا حقیقت «ملیت»، روشنفکر را در برابر خلق و خوی عمومی و مقولاتی چون اتحاد، وفاداری آغازین، یا میهن‌پرستی متعهد می‌کند؟ یا می‌توان جایگاه بهتری برای روشنفکر، بعنوان یک مخالف با همسرایبی جمعی قائل شد؟ پاسخ سعید به این پرسش قاطع و صریح است: «همبستگی هرگز قبل از انتقال به‌دست نمی‌آید».<sup>۲۶</sup> این همان اندیشه انتقادی است که سعید بر آن تأکید می‌کند. مسلح شدن به چنین اندیشه‌ای مستلزم شهامت، استقلال فکری، و خطرپذیری است. روشنفکر همواره از حق این انتخاب برخوردار است که طرف ضعیفتر، فراموش شده‌تر، یا نادیده گرفته‌شده‌تر را بگیرد، یا طرف کسانی را که قدرت بیشتری دارند گرچه تضمین بقای جامعه در دورانهای بحران ملی ارزشی گرانبهاست، ولی، به باور سعید، وفاداری روشنفکر به جنگ گروهی، برای بقای جامعه، نباید باعث تخدیر حس انتقادی او شود. روشنفکر باید از رهبران سیاسی انتقاد کند، و در کنار ستیز اصلی جایگزین‌هایی معرفی کند که بیشتر در حاشیه بوده یا بعنوان مسائل غیرمقتضی کنار گذاشته شده‌اند. حتا در میان ستمدیدگان نیز همیشه برنده و بازنده وجود دارد و وفاداری روشنفکر نباید تنها به اتحاد با جمع محدود شود. «روشنفکرانی مانند تاگور در هند، و خوزه مارتی در کوبا، نمونه‌هایی از این دست بودند

• یکی از مشکلاتی که روشنفکران امروز، در بیشتر نقاط جهان، با آن روبه‌رویند این است که با نهادها و قدرتهای اینجهانی در ارتباط‌اند و این نهادها آنان را به خدمت خود گرفته‌اند. این وضع باعث آن می‌شود که روشنفکر استقلال فکری خود را از دست بدهد و تنها همان کاری را بکند که از او خواسته‌اند.

● **وظیفه اصلی روشنفکران مورد تأیید سعید، تلاش برای رها شدن از فشارهایی است که نهادهای قدرت به آنان وارد می‌کنند. بی‌گمان چنین تلاشی روشنفکر مستقل را در حاشیه نگه می‌دارد و به او اجازه نمی‌دهد بعنوان یک حرفه‌ای، در خدمت نهادهای قدرت قرار گیرد و آنچه از او می‌تراود، مشروعیت‌بخش قدرت باشد. این تلاش، همچنین، روشنفکر را وامی‌دارد تا حقیقت را به قدرت بگوید، هرچند برای او گران تمام شود.**

زیرکی خاص در پی پروژه‌های خود هستند و سدی در راه پژواک انتقادی می‌سازند، زیر فشار نباشد؟ ادوارد سعید بر آن است که برای پاسخ دادن به این پرسشها باید هم واقعگرا بود، هم آرمانگرا. نمی‌توان همه روشنفکران را تنها به این دلیل که برای گذراندن زندگی در دانشگاهی درس می‌دهند یا در یک روزنامه کار می‌کنند به خودفروشی متهم کرد. از دید سعید، چنین اتهامی خشن و نیز بی‌معناست. این سخن که جهان چنان فاسد است که سرانجام هر کس در برابر ثروت و دولت سر تسلیم فرود می‌آورد، سخت کلبی مسلکانه است. از سوی دیگر، نمی‌توان روشنفکر را یک آرمانگرای تمام عیار تصور کرد، سلحشوری بی‌آلایش که از هرگونه خواست مادی دور است و نسبت به آن بدگمان. در چنین صورتی مسئله را جدی نگرفته‌ایم. هیچ‌کس نمی‌تواند از چنین آزمونی سرفراز بیرون آید؛ حتا استیون ددالوس جویس را که بسیار آزاده و بیش از اندازه کامل بود، در پایان از توان انداختند و حتا بدتر، ناگزیرش کردند لب فرو بندد.<sup>۲۷</sup> روشنفکر نه باید آن اندازه خود را از بحث و جدل دور نگهدارد و چهره‌ای دوستانه مانند یک کارشناس به خود بگیرد، نه نقش یک کاساندرای تمام‌وقت را بازی کند که سخنش هیچ گوش شنوایی نداشته باشد. مگر نه این است که سخن روشنفکر باید شنیده شود؟ مگر نه این است که عمل او باید محرک مناظره و در صورت امکان، جدل باشد؟ بنابراین نه خاموشی کامل درست است، نه نافرمانی کامل.

نزد سعید، آنچه روشنفکر امروزی را تهدید می‌کند گرایش و شیوه برخوردی است که سعید آنرا

سودمندیهایی نیز برای آن قائل است. گرچه روشنفکر تبعیدی در حاشیه قرار دارد و از مزایای قدرت و احساس در خانه بودن بی‌بهره است، اما برخوردار از لذت حیرت‌زده شدن است. در حال و هوای تبعید است که شخص هرگز چیزی را بی‌اندیشیدن نمی‌پذیرد و از این بابت لذت می‌برد. روشنفکر در تبعید از لذت چاره‌اندیشی در اوضاع متزلزل و بی‌ثبات برخوردار است که بیشتر مردمان را گیج و هراسان می‌کند. نزد سعید، «روشنفکر نامحرم مانند کشتی شکسته‌ای است که می‌آموزد چگونه در بعضی حالات با خاک و نه در خاک زندگی کند؛ او مانند رابینسون کروزو نیست که هدفش مستعمره ساختن از جزیره‌ی کوچک‌اش باشد، بلکه مانند مارکوپولوست که به اعتبار حس تشخیص حیرت‌آورش هرگز درمانده نمی‌شود؛ کسی که همیشه رهنورد و میهمانی در حال گذر است. نه طفیلی است، نه کشورگشا، و نه مهاجم.»<sup>۲۸</sup>

از دیگر فواید تبعیدی بودن، از دید سعید، این است که تبعیدی مسائل را هم برحسب آنچه پشت سر گذاشته و هم برحسب آنچه اکنون واقعی و ملموس است نظاره می‌کند؛ از این رو دارای روشن‌بینی مضاعفی است و هرگز موضوعات را در انزوا نمی‌بیند. روشنفکر تبعیدی، در پرتو این روشن‌بینی، ایده‌ها و تجربیات را در برابر هم می‌گذارد و از این مقایسه به ایده‌های بهتر و شاید جهانشمول‌تر دست می‌یابد. به همین دلیل است که به باور سعید، بعنوان یک روشنفکر در تبعید، مناظره‌های آشوب‌انگیز با هدف خدشه‌دار کردن بنیادگرایی اسلام در غرب، زشت و نفرت‌انگیز است؛ زیرا با بنیادگرایی یهودی و مسیحی مقایسه نمی‌شود.<sup>۲۹</sup>

با همه اینها، این پرسش اساسی هنوز برای سعید باقی است که آیا چیزی به نام روشنفکر مستقل وجود دارد یا می‌تواند وجود داشته باشد؛ روشنفکری که بتواند خودمختار عمل کند؟ کسی که وامدار کسی نباشد و به علت وابستگی‌اش به دانشگاهی که به او حقوق پرداخت می‌کند، حزبی سیاسی که انتظار وفاداری به سیاستهای حزب را از او دارد، و مؤسسات پژوهشی که زیر پوشش پیشنهاد آزادی پژوهش با



یک رشته تخصص دارند و از رشته‌های دیگر علوم که با رشته اصلی آنان پیوند نزدیک دارد بی‌خبرند. هرچه فرد از نردبان نظام آموزشی کنونی بالاتر رود، به همان اندازه و بیشتر در قلمرو علم، تک‌بعدی می‌شود. تک‌رشته‌کاری یعنی نادیده گرفتن کوششی که در شکل گرفتن هنر یا دانش به کار می‌رود. در نتیجه، روشنفکر تک‌رشته‌کار نمی‌تواند دانش و هنر را بعنوان گزینشها و تصمیمها، پای‌بندیها و پیوندها بنگرد، بلکه تنها می‌تواند آنها را برحسب نظریه‌ها و روشهای غیرشخصی در نظر بگیرد. روشنفکر تک‌رشته‌کار سرانجام رام و اهلی می‌شود و هر چیز را که سردمداران رشته‌اش اجازه می‌دهند، به سادگی و بی‌نگاه انتقادی، می‌پذیرد. تک‌رشته‌کاری احساس برانگیختگی و اکتشاف روشنفکر را، که هر دو به‌صورتی جدانشدنی در کامل کردن او نقش دارند، می‌کشد. روشنفکر تک‌رشته‌کار، سرانجام همان کاری را می‌کند که دیگران به او دیکته کرده‌اند، زیرا به هر حال رشته اوست.

فشاری که بیش از تک‌رشته‌کاری مانع استقلال فکری روشنفکر است، نظر کارشناسی و کیش کارشناسان تأیید شده است. برای کارشناس شدن باید آمران شایسته شما را تأیید کنند. اینکه این آمران را چه کسی یا چه نهادی تأیید می‌کند مورد پرسش نیست. اما همین آمران هستند که به شما می‌گویند چگونه صحبت کنید، از چه آمرانی اتخاذ سند کنید، و چه زمینه‌ای را مورد توجه قرار دهید.

سومین فشاری که بر روشنفکر حرفه‌ای وارد می‌شود این است که او به گونه گریزناپذیر به سوی قدرت و آمریت متصل به آن کشیده می‌شود. او به سوی خواستها و امتیازهای قدرت کشیده می‌شود و تا اندازه‌ای ناگزیر است برای قدرت کار کند. بودجه‌های کلانی که دولتها، برای پژوهش در زمینه علم و تکنولوژی در اختیار دانشگاهها می‌گذارند، بسیاری از روشنفکران را وسوسه می‌کند و این وسوسه باعث می‌شود که آنان ملاحظات اخلاقی را کنار بگذارند و در راستای خواست قدرتها با آنها قرارداد ببندند. برای نمونه می‌توان از پروژه بدنام کاملوت (project Camelot) نام برد که با کارفرمایی ارتش آمریکا، از سال ۱۹۶۴، به پژوهشگران پیمان‌کار

«حرفه‌گرایی» می‌نامد. منظور از این مفهوم این است که روشنفکر کار خود را برای امرار معاش تلقی کند؛ کاری که بین ساعت‌های نه صبح و پنج بعدازظهر، انجام می‌گیرد، آنهم یک چشم به ساعت و چشم دیگر به چیزی که شایسته و مناسب است و رفتار و سلوکی حرفه‌ای شمرده می‌شود. اگر چنین باشد، او نه وضع را به هم می‌زند، نه از مسیر پارادایم‌ها و محدوده‌های قابل قبول منحرف می‌شود، بلکه تنها خود را قابل عرضه و قابل فروش به بازار معرفی می‌کند. از این‌رو، چنین کسی غیر جنجالی، غیر سیاسی، و باصطلاح «عینی» متجلی می‌شود. سعید از چهار گونه فشار سخن به میان می‌آورد که روشنفکر امروز با آنها روبه‌روست.<sup>۲۸</sup> هر یک از این فشارها با خواست، توانایی، و مهارت روشنفکر در چالش است. هر یک از این فشارها می‌تواند در برابر چیزی صف‌آرایی کند که سعید آنرا روشنفکری «آماتوری» یا «ذوق‌ورزانه» می‌خواند. آماتوری یعنی گرایش به حرکت، اما نه برای سود و پاداش بلکه برای عشق و علاقه خاموش ناشدنی به منظری وسیعتر، به برقراری ارتباط میان خطوط و موانع، به نپذیرفتن وابستگی به یک رشته اختصاصی و اهمیت دادن به اندیشه‌ها و ارزشها، با وجود محدودیتهای یک حرفه.<sup>۲۹</sup>

نخستین فشاری که روی روشنفکر امروزی قرار دارد، فشار تک‌رشته کاری (specialization) است. از آنجا که نظامهای آموزشی مدرن باعث جدایی علوم از یکدیگر شده، انسانهایی تربیت می‌شوند که تنها در

● از دید ادوارد سعید، زندگی روشنفکری، سرگذشت حماسی خواستها و چالشهای روشنفکرانه در مخالفت با وضع موجود است، بویژه زمانی که سنگینی مبارزه، ناعادلانه به زیان گروههای محروم و کسانی است که نمایندگان کافی ندارند. ایفای چنین نقشی است که روشنفکر را در حاشیه و در تبعید نگه می‌دارد و او را از قرار گرفتن در جایگاههای اجتماعی و سیاسی آمرانه محروم می‌کند، اما، نزد سعید، این تنهایی و غربت همیشه بهتر از بردباری گروهی برای حفظ وضع موجود است.

● از دید ادوارد سعید، تنها روشنفکر آماتور و مستقل است که می‌تواند در برابر قدرت بایستد و اوضاع را به سود کسانی تغییر دهد که زیردستند و به حاشیه رانده شده‌اند و کسی صدایشان را نمی‌شنود.

ادوارد سعید نیز، مانند جولین بندا، این نکته را به خوبی تشخیص می‌دهد که در خدمت گرفتن روشنفکران تا چه اندازه برای حکومتها مهم است. او به خوبی می‌داند که حکومتها روشنفکران را نه برای رهبری می‌خواهند و نه برای رایزنی. حکومتها روشنفکران را برای دوام و استواری بخشیدن به سیاستهای دولت و کار در زمینه تبلیغات بر ضد دشمنان رسمی می‌خواهند.

حرفه‌ای محضی که بیشتر ما درگیر آن هستیم، دخالت کند و آنرا به چیزی زنده‌تر و بنیادی‌تر تغییر دهد. فرد می‌تواند به جای کاری که از او خواسته شده انجام دهد، از خود بپرسد چرا این کار را انجام می‌دهد، چه کسی از این کار سود می‌برد، چگونه می‌توان این کار را دوباره با پروژه شخصی و اندیشه‌های نو پیوند زد. گرچه سعید معتقد است که برای نگهداشت استقلال روشنفکر، راه و روش آماتوری بهتر از راه و روش حرفه‌ای است، اما او آن‌قدرها هم آرمانگرا نیست که اوضاعی عینی را که روشنفکر در آن عمل می‌کند نادیده بگیرد و تنها در برج عاج آرمانهای خود زندگی کند. سعید به خوبی می‌داند که آماتور بودن یعنی پذیرش خطر و نتایج مشکوک و نامعلوم قلمرو همگانی. درست همین جاست که سعید خود را رو در روی پارادوکسی می‌بیند که به ظاهر راه‌حلی ندارد. روشنفکر، از یک سو، باورها و ایده‌هایی دارد که یکسره خصوصی و شخصی است، و از سوی دیگر می‌خواهد این باورها و ایده‌ها را، برای بهتر کردن اوضاع جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، وارد حوزه همگانی کند. اما واقعیت این است که حوزه همگانی را متخصصان و حرفه‌ای‌ها زیر کنترل خود دارند. پرسشی کلیدی که در اینجا پیش می‌آید این است که چگونه می‌توان هم آماتور باقی ماند و هم ایده‌ها و افکار خود را وارد حوزه همگانی کرد؟ حوزه‌ای که در کنترل متخصصان و حرفه‌ای‌هاست. راه پیشنهادی سعید در برابر این

در زمینه علوم اجتماعی واگذار شد تا نه تنها شیوه‌های فروپاشی جوامع را در سراسر جهان بررسی کنند، بلکه به بررسی شیوه‌هایی نیز بپردازند که می‌تواند از تجزیه و فروپاشی آنها جلوگیری کند. شاید بتوان گفت که بخش بزرگی از آنچه امروزه در جهان و بویژه در کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی می‌گذرد، نتیجه همین پژوهشها باشد.

از دیگر فشارهایی که به روشنفکر حرفه‌ای وارد می‌شود، فشار قدرتهای متمرکز در جوامع مدنی است: صنایع بزرگ و لابیهای ویژه آنها که از سوی صنایع نظامی، نفتی، شرکتهای سهامی سیگار و توتون تأسیس و نگهداری می‌شوند. همین شرکتهای هستند که برای پژوهش و بررسی برنامه‌های تبلیغاتی و آموزشی در آینده، فرصتهای مطالعاتی و کمکهای مالی برای انتشار نوشته‌ها، و همچنین امکانات برای پیشرفتهای حرفه‌ای و به رسمیت شناخته شدن این کارشناسان آکادمیک از سوی بنگاهها و مؤسسات تحقیقاتی، در اختیار کارشناسان آکادمیک می‌گذارند. به عبارت ساده‌تر، دیگر فضا برای ایفای نقش روشنفکر ذهن‌گرا به گونه چشمگیر کاهش یافته است. او دیگر نمی‌تواند به آسانی پرسشهایی مستقل درباره جنگ یا یک برنامه اجتماعی مشخص مطرح کند و آن جنگ یا برنامه اجتماعی را به چالش بکشد. اوضاع نسبت به زمان استیون ددالوس‌ها و بازارها، که وظیفه خود می‌دانستند که هرگز به قدرت و آمریت متصل به آن خدمت نکنند، بسیار دگرگون شده است.

راهکار سعید برای رویارویی با این «تجاوزات» حرفه‌ای (به صورت امروزی و نو) این است که روشنفکر باید آماتور باشد. این بدان معناست که عمل روشنفکری باید عملی باشد که نیروی محرک آنرا عاطفه و غمخواری تأمین کند، نه سودجویی و خودخواهی کوتاه‌فکرانه تک‌رشته‌کاری. روشنفکر آماتور کسی است که باور دارد برای یک شهروند اندیشمند و دلسوز بودن، موظف است مسائل اخلاقی را حتا در قلب تکنیکی‌ترین و حرفه‌ای‌ترین عملی که کشورش درگیر آن است مطرح کند. نزد سعید، روح روشنفکر، بعنوان یک آماتور، می‌تواند در یکنواختی

و جایگاهش را بسیار با اهمیت پندارد. منظور سعید روشنفکرانی هستند که، تا حد جزم‌گرایی ناندیشیده، از یک ایدئولوژی یا از یک خدای سیاسی پشتیبانی می‌کنند و پس از چندی که از آن سرخورده شدند برای خود ایدئولوژی و خدای سیاسی تازه‌ای می‌آفرینند و با همان جزم‌گرایی ناندیشیده قبلی، از آن دفاع می‌کنند. پرسش ادوارد سعید از این‌گونه روشنفکران این است که چرا به یک خدای سیاسی معتقد شدید؟ از این گذشته، چه کسی به شما حق داد که بپندارید باورهایتان در آغاز و سرخوردگی بعدی شما تا این اندازه مهم است؟ برآیند این جزم‌گرایهای ناندیشیده این می‌شود که سیاست به تعصبی دینی تبدیل می‌شود که پیامدش تصفیه‌های قومی، قتل عام، و کشاکش پایان‌ناپذیری است که ژرف‌اندیشی درباره آنها، چنان‌که در بسیاری از کشورها می‌بینیم، ابعادی هراس‌آور پیدا می‌کند. خدایان سیاسی همیشه از روشنفکر یقین بی‌چون و چرا و دیدگاهی کلی و یکپارچه درباره واقعیت می‌خواهند. این خدایان از چنین روشنفکرانی می‌خواهند که تنها پیروان و دشمنان را شناسایی کنند. مشکل خدایان سیاسی در این است که ولینعمتهایی هستند که پیوسته نیازمند تسکین و نوازشند. نظام و اصول اخلاقی روشنفکر نباید نوعی جعبه ابزار مهروموم شده باشد که یکسویه عمل می‌کند، و موتوری آنرا تقویت می‌کند که تنها یک منع سوخت دارد. روشنفکر مورد تأیید ادوارد سعید باید فضایی در اختیار داشته باشد که در آن بایستد و به قدرت و آمریت متصل به آن پاسخ دهد، زیرا اطاعت بی‌چون و چرا، در جهان امروز، از بزرگترین خطرهای برای زندگی روشنفکرانه اثربخش و اخلاقی به‌شمار می‌رود. رویارویی با چنین خطر(هایی) دشوار است. به باور سعید، دشوارترین جنبه روشنفکر بودن این است که، بی‌خوگرفتن به یک نهاد یا تبدیل شدن به آدمی مکانیکی که برپایه دستور نظام یا روش معمول و معهود عمل می‌کند، بتواند آنچه را از راه کار و مشارکت مستقیم برایش مقدر شده، بیان کند. تنها راه دستیابی به چنین موفقیتی این است که روشنفکر پیوسته به خود یادآور شود کسی است که در بالاترین حد توان خود می‌تواند میان بیان فعالانه حقیقت و

پارادوکس این است که روشنفکر نباید برای دریافت دستمزد، ایده‌ها و عقاید خود را به هر کس که خواهان آن است بفروشد. این کار نه تنها روشنفکر را محدود به برآورده کردن خواسته‌های یک نهاد می‌کند بلکه او را محدود به کاربرد زبان سیاسی رایج و مفاهیم قالبی حاکم بر همان بازار فروش می‌کند. به هر روی، روشنفکر یک «هرزه‌گرد آکادمیک» نیست که خود را به هر کس که خریدارش باشد بفروشد. به همین دلیل، روشنفکر نباید نسنجیده و تنها برای دریافت دستمزد، رایزن دستگاه قدرت باشد، زیرا نمی‌داند بعدها از ایده‌ها و اندیشه‌های او چه بهره‌برداریهایی خواهد شد.

تنها چنین روشنفکر آماتور و مستقلی (با ویژگیهایی که در بالا برشمردیم) است که می‌تواند حقیقت را رو در روی دستگاه قدرت بیان کند و آنرا به چالش کشد. هدف از گفتن حقیقت، طرح‌ریزی برای بهبود اوضاعی است که با یک رشته اصول اخلاقی قابل اجرا (صلح، آشتی، کاهش رنج) نسبت به رخدادهای معلوم و دانسته، همخوانی داشته باشد. هدف روشنفکر از نوشتن یا گفتن این نیست که به همه نشان دهد تا چه اندازه راست می‌گوید، بلکه او می‌کوشد فضایی اخلاقی را دگرگون کند که در آن تجاوزهایی به حقوق طبیعی و اجتماعی بشر صورت می‌گیرد. «گفتن حقیقت به قدرت یک ایده‌آلیسم پنگلوسی<sup>۳۰</sup> نیست: این کار با دقت سنجیدن گزینه‌ها، انتخاب گزینه‌ی درست، و سپس ارائه‌ی هوشمندانه‌ی آن در جایی است که بتواند بهترین کار را انجام دهد و سبب دگرگونی درستی شود.»<sup>۳۱</sup> چنین روشنفکری نه می‌تواند و نه باید به مردان و زنانی ایمان داشته باشد که بر نیروها فرمان می‌رانند، کشورها و احزاب را رهبری می‌کنند، و از آمریت چالش‌ناپذیر بهره‌مندند. قهرمان‌پرستی و حتا اندیشه قهرمانی، هنگامی که در مورد بیشتر رهبران سیاسی به کار می‌رود، همواره مایه دلسردی سعید بوده است. او با هرگونه تغییر کیش در مسیر و باور به یک خدای سیاسی مخالف است. نزد او، این هر دو مورد برای روشنفکر ناشایست است. این خطر همیشه برای روشنفکری که به خدایی در پهنه سیاست باور دارد در میان است که خودش، دیدگاه‌هایش، درست‌اندیشی‌اش

3. **Ibid.**
4. **Ibid.**, p. 245.
5. ----- "Afterward", in: **Orientalism**, New York: Vintage, 1995, p. 336.
6. ----- **Orientalism**, New York, Vintage, 1978, p. 322.
7. Salusinszky, I., (ed.), "Interview with Edward Said", **Criticism in Society**, New York: Methuen, 1987, p. 137.
8. Said, E., **The World, the Text and the Critic**, op.cit., p. 182.
9. -----, "The Problem of textuality: Two Exemplary positions", **Critical Inquiry** 4, 1978, p. 673.
10. **Ibid.**, p. 713.

۱۱. سعید، ادوارد، نقش روشنفکر، ترجمه حمید عضدانلو، نشر نی، ۱۳۸۰، همان: ۳۴.

۱۲. همان: ۳۶.

۱۳. همانجا.

۱۴. همان: ۳۸.

۱۵. همان: ۴۶.

۱۶. همان: ۴۸.

۱۷. همان: ۴۸-۴۹.

۱۸. همان: ۵۳.

۱۹. همان: ۵۴.

۲۰. همان: ۵۵.

۲۱. همان: ۵۶.

22. Mills, C. Wright, **Power, Politics, and People: The Collected Essays of C. Wright Mills**, ed. Irving Louis Horowitz (New York: Ballantine, 1963), p. 299.

۲۳. سعید، ادوارد، نقش روشنفکر، همان، ص. ۷۱.

۲۴. همان: ۸۰.

۲۵. همان: ۹۸.

۲۶. همان: ۹۸-۹۹.

۲۷. همان: ۱۰۹.

۲۸. همان: ۱۱۷-۱۲۴.

۲۹. همان: ۱۱۷.

۳۰. پنگلوس (Pongloss) نام مربی داستان ولتر است که می‌گفته همه چیز در این جهان برای خیر و خوبی در کار است.

۳۱. سعید، ادوارد، همان: ۱۴۳.

تن سپردن منفعلانه به ولینعمت یا دستگاه قدرت، از حق انتخاب برخوردار باشد. نزد روشنفکر مورد تأیید سعید، خدایان سیاسی همواره ناکامیابند.

می‌بینیم، برخلاف نظر برخی از منتقدان که ادوارد سعید را متهم به مطرح نکردن نظریه‌ای در زمینه مقاومت می‌کنند، او در جست‌وجوی راهی برای ایستادگی در برابر قدرت است. او، با وجود وامدار بودن به اندیشه‌های فوکو، راه خود را از او جدا می‌کند؛ و برخلاف فوکو که تنها مجذوب راهی است که قدرت در پیش می‌گیرد و کوششی برای تغییر آن انجام نمی‌دهد، همه تلاش سعید بر این است که خود را از اسارت در دایره قدرت فوکو رها کند تا بتواند توان ایستادگی در برابر قدرت را پدید آورد. چنان‌که دیدیم، بار استراتژی ایستادگی ادوارد سعید بر دوش روشنفکرانی (آماتور و مستقل) است که بر پایه اندیشه انتقادی عمل می‌کنند که هم بر چالش با ماهیت هژمونیک فرهنگ مسلط، و هم بر تسلط روش سیستمیک استوار است. همان‌گونه که در بالا آمد، به گفته استوارت هال، «فوکو با تأکید بر مفهوم قدرت، مفهوم سیاسی را برای خود حفظ می‌کند اما از آنجا که هیچ ایده‌ای درباره‌ی ارتباطات زور ندارد خود را از مفهوم سیاست محروم می‌کند.» این محرومیت، راه اندیشیدن سیستماتیک درباره ایستادگی را می‌بندد. برعکس، سعید «سیاسی» و «سیاست» را در هم می‌آمیزد تا راهگشای شیوه‌ای برای ایستادگی در برابر قدرت باشد.

#### پی‌نوشت

۱. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به:

Young, R. **White Mythologies: Writing History and the West**, London: Routledge, 1990; Ahmad, A. **In Theory: Classes, Nations, Literature**, London, Verso, 1992.

2. Said, E. **The World, the Text and the Critic**, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1983, p. 221.